

گذار قدرت در شرق آسیا: چشم‌انداز گذار قدرت در پرتو پویایی‌های نوین منطقه

محمدعلی شیرخانی^۱

استاد گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

فاطمه محروق

دانش آموخته دکتری روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت ۹۶/۱۰/۹ - تاریخ تصویب: ۹۶/۱۱/۴)

چکیده

از شاخص‌های مهم در شناسایی پویایی‌های قدرت در منطقه شرق آسیا، شناخت وضعیت «گذار قدرت» و تبدیل آسیا به محور سیاست جهان است. هدف این مقاله، تبیین چگونگی ظهور و بروز این پویایی‌های نوین قدرت در شرق آسیا با ارزیابی دو رویکرد نظری رقیب موازنه قدرت و گذار قدرت است. داده‌ها نشان می‌دهد که نظریه گذار قدرت قابلیت تبیین پذیری بیشتری نسبت به نظریه موازنه قدرت دارد. با این حال، نوآوری نوشتار این است که با وجود قابلیت تبیین بیشتر، نظریه گذار قدرت، پاسخگوی سیستم بین‌المللی پیچیده امروز نیست و مستلزم بازنگری در مفهوم و مؤلفه‌های شکل‌دهنده گذار متناسب با واقعیت امروز جهان و منطقه است. بر این اساس، فرضیه مقاله آن است که پیچیدگی و وضعیت غیرخطی حاکم بر سیستم بین‌الملل به تعدد نقاط گذار در سیستم امروز انجامیده است، به گونه‌ای که در حال شکل دادن به نظم سلسله‌مراتب دوگانه با رهبری آمریکا در امنیت و رهبری چین در اقتصاد در شرق آسیا است. روش پژوهش مقاله، قیاسی-استقرایی و شامل استفاده از نظریه و روش‌های کمی ارزیابی کاربست نظریه با تکیه بر پایگاه داده‌های بانک جهانی، کنفرانس تجارت و توسعه سازمان ملل (UNCTAD) و مؤسسه مطالعات صلح استکهلم (SIPRI) است.

واژگان کلیدی

برابری، غلبه، قدرت نسبی، گذار قدرت، موازنه قدرت، همکاری و منازعه.

مقدمه

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های نظام بین‌الملل کنونی، تجربه گذارهای بنیادی و بی‌سابقه‌ای است که در شرف وقوع است. برای نخستین بار در نیم قرن گذشته، مرکز سیاست جهان از آتلانتیک به سمت پاسیفیک در حال تغییر است. در صورت تحقق چنین گذاری، شاهد تحول در روند ساماندهی نظم و پویایی‌های ناشی از کنش راهبردی در چنین محیطی خواهیم بود. رشد سریع قابلیت‌های چین در سال‌های اخیر با توجه به اهمیت و گستره تأثیرگذاری آن بر سطوح بین‌المللی و منطقه‌ای، مهم‌ترین متغیر در این گذار سیستمی به‌شمار می‌آید. در گذشته به‌طور معمول چنین گذارهایی با منازعات عمده و جنگ همراه بوده است. به همین دلیل، تعامل راهبردی چین با ایالات متحده و تأثیرات احتمالی رشد آن در آینده به مهم‌ترین پرسش سیاست بین‌الملل پیرامون نظم‌یافتگی نظام بین‌الملل و مؤلفه‌های شکل‌دهنده به همکاری و منازعه تبدیل شده است.

با اینکه مناظرات پارادایمی لیبرالیسم و واقع‌گرایی در چند دهه گذشته بخش مهمی از گفتمان نظری روابط بین‌الملل را در پاسخ به این پرسش به خود اختصاص داده است، به‌تازگی واقع‌گرایان در درون گفتمان خود توجه بیشتری به دسته‌بندی‌های سیستمیک برای پاسخگویی به پرسش یادشده نشان داده‌اند (DiCicco & Levy, 2003: 109). در این میان، دو نظریه «موازنه قدرت» و «گذار قدرت» از شناخته‌شده‌ترین تبیین‌های نظری از تعاملات راهبردی چین و ایالات متحده و تبدیل آسیا به محور سیاست جهان است. بر این اساس تلاش می‌شود ضمن بررسی و ارزیابی دو رویکرد نظری یادشده در زمینه منطق تغییر و همکاری و منازعه، چگونگی فرایند گذار قدرت در آسیا و آینده تعاملات در پرتو رقابت چین و ایالات متحده بر مبنای رویکرد نظری گذار قدرت بررسی شود. استدلال این مقاله آن است که در شرایط فعلی، نظریه گذار قدرت نسبت به نظریه موازنه قدرت، قابلیت تبیین بیشتری برای توضیح پویایی‌های قدرت در سیستم بین‌الملل و نیز منطقه شرق آسیا دارد.

با این حال، با نگاهی اجمالی به پیشینه پژوهش‌های صورت‌گرفته در چارچوب برنامه پژوهشی گذار قدرت درمی‌یابیم که این پژوهش‌ها (Organski, 1958; Organski & Kugler, 1980; Kim, 1991, 1992, 1996; Lemke & Warner, 1996; Kugler & Lemke, 1996; Lemke, 2002) بیشتر بر تحلیل‌های سستی و خطی از نظام بین‌الملل مبتنی بوده است. به‌عبارت دیگر، درحالی که موازنه قوا تعادل در سیستم را در وضعیت برابری میان قدرت‌ها و گذار قدرت، این تعادل را در برتری و سلطه یک قدرت در سیستم بین‌الملل مفروض می‌گیرد و با اینکه نظریه گذار قدرت توجه بیشتری به پویایی قدرت نشان می‌دهد، هر دو رویکرد نظری با توجه به پیچیدگی نظام بین‌الملل کنونی، فهمی ایستا از ساختار سیستم بین‌الملل ارائه می‌دهند، به‌گونه‌ای که

پاسخگویی ماهیت پیچیده و سیال امروز سیاست بین‌الملل و منطقه شرق آسیا نیستند. از این رو مقاله حاضر پس از بررسی فرایند گذار قدرت بر مبنای مؤلفه‌های سنتی گذار قدرت، ضمن افزودن برخی شاخص‌های نوین، دلالت‌های این گذار را بر مبنای پویایی‌ها و پیچیدگی‌های نوین سیاست بین‌الملل و منطقه نشان می‌دهد. بر این اساس، نخست دو نظریه موازنه قدرت و گذار قدرت ارزیابی شده و کارکرد هر یک در تبیین تغییر در سیاست بین‌الملل بررسی می‌شود. پس از آن، با تکیه بر اصول و مفروضات سیستم‌های پیچیده، الزامات مفهومی بازسازی نظریه گذار قدرت مطرح خواهند شد. سپس، متغیرها و شاخص‌های نظریه منتخب مقاله، گذار قدرت، در منطقه شرق آسیا، به صورت تجربی به کار بسته شده و مفروضات سیستم‌های پیچیده در ذیل هر یک اشاره خواهد شد. در بخش بعد، دلالت‌های آن بر منطق گذار قدرت در شرق آسیا نشان داده شده و در نهایت، نتیجه‌گیری مقاله ارائه خواهد شد.

۱. رهیافت نظری؛ موازنه قدرت یا گذار قدرت؟

نظریه موازنه قوا از مهم‌ترین نظریه‌ها در زمینه صلح و امنیت بین‌الملل در دوران جنگ سرد بود که مهم‌ترین چارچوب فکری محافل آکادمیک آن دوره به‌شمار می‌رفت (لیتل، ۱۳۸۹). با اینکه این نظریه پس از جنگ جهانی دوم توسط مورگنتا به صورت نظریه تدوین و سپس توسط متفکرانی چون اسپایکمن، آرون، کیسینجر، کمیندر و نیور تکمیل شد، تنها پس از بازسازی و ارائه تبیینی سیستمی از آن توسط والتز در کتاب *نظریه سیاست بین‌الملل* (۱۹۷۹) به جایگاه نظری قابل قبول دست یافت (لیتل، ۱۳۸۹؛ گیلین، ۱۳۸۷). با این حال، این نظریه با پایان جنگ سرد و حوادث و موضوعات بعد از آن و همچنین شکل نگرفتن هرگونه موازنه در مقابل ایالات متحده، به یکی از مناقشه‌برانگیزترین نظریه‌ها تبدیل شده است؛ تا جایی که بعضی از نظریه‌پردازان مانند برژینسکی، قدرت تبیینی این نظریه در شرایط پس از جنگ سرد را تقریباً ناچیز معرفی کرده‌اند (لیتل، ۱۳۸۹: ۹).

چنانچه اصولی را که در چارچوب علوم اجتماعی به نظریه‌پردازی خوب شکل می‌دهند، از جمله انسجام نظری، صرفه‌جویی، دقت تجربی، پایایی و یکپارچگی چندعلی، در نظر بگیریم، نظریه گذار قدرت جذابیت بیشتری دارد؛ زیرا برخلاف نظریه موازنه قدرت که از نظر رعایت نکردن معیارهای یادشده با انتقادات گسترده مواجه شده است، ویژگی‌های نظریه‌پردازی فوق را به خوبی داراست؛ به گونه‌ای که به عقیده بسیاری از تحلیلگران، از قوی‌ترین تبیین‌های نظری و تجربی را در میان نظریه‌های رقیب همکاری و منازعه بین‌الملل داشته است (Lemke & Werner, 1996; DiCicco & Levy, 2004; Tammen et al, 2000). البته با وجود تلاش‌های تامن و

همکارانش (۲۰۰۰) برای جدا کردن نظریه گذار قدرت از واقع‌گرایی^۱، ریشه‌های فکری این نظریه از مناظرات درون پارادایمی مکتب فکری واقع‌گرایی برآمده است.

نظریه گذار قدرت ابتدا توسط ارگانسکی (Organski, 1958) در کتاب *سیاست جهان* معرفی شد. وی در این کتاب، متأثر از تغییرات جنگ‌های جهانی و عدم قطعیت بعد از آن نظریه موازنه قدرت را به‌عنوان قانون تغییرناپذیر سیاست جهان به چالش کشید و با طرح نظریه گذار قدرت چارچوبی را فراهم آورد تا «در مقایسه با نظریه موازنه قدرت مبنای تحلیل بهتری برای پیش‌بینی وقایع آینده ارائه دهد (Organski, 1958: 300). نقد او هم بر نبود دقت کافی و کاربری مسئله‌برانگیز مفهوم موازنه قدرت و هم بر نبود شالوده‌های منطقی و قابل آزمون از این مفهوم نظری استوار بود (Organski, 1958). سه مفروض بنیادین نظریه گذار قدرت در توصیف سیستم بین‌الملل عبارت است از:

نخست، برخلاف نظریه موازنه قدرت، سیستم بین‌الملل را آنارشیک نمی‌بیند، بلکه قائل به نظامی سلسله‌مراتبی است، متشکل از قدرت مسلط، قدرت‌های بزرگ، قدرت‌های کوچک و مابقی، که مدیریت آن در اختیار دولت واحدی تحت عنوان قدرت مسلط قرار دارد و تعارض بین چالشگران (قدرت‌های نوظهور) و دولت مسلط به تعارض و بی‌ثباتی سیستم می‌انجامد و این جدال ممکن است به جنگ منتهی شود (Organski, 1958). البته قدرت مسلط، هژمون تلقی نمی‌شود (برخلاف نظریه ثبات هژمونیک)، زیرا به‌تنهایی قادر به کنترل و مدیریت سیستم بین‌الملل نیست، بلکه سلطه‌اش را با تشکیل و مدیریت ائتلاف ملت‌هایی با ترجیحات مشابه خود حفظ می‌کند (Kugler & Tammen, 2009: 36; Lim, 2015: 22). همچنین، داگلاس لمکه با وارد کردن مفهوم «سلسله‌مراتب چندسطحی» نشان داد که چگونه درون سیستم جهانی، شماری سلسله‌مراتب منطقه‌ای نیز وجود دارند. البته تعاملات درون این سلسله‌مراتب به‌شدت متأثر از سلسله‌مراتب جهانی است و خود، نمی‌تواند بر نتایج سیستم جهانی اثر بگذارد (Lemke, 2002).

دوم، نظریه گذار قدرت، برخلاف نظریه نواقع‌گرایی، قوانین هدایتگر سیستم سیاسی داخلی و بین‌الملل را اساساً مشابه هم می‌داند که در آن ملت‌ها همانند گروه‌های سیاسی در سیستم داخلی، در رقابت دائم بر سر منابع کمیاب در نظام بین‌الملل هستند.

سوم، نظریه گذار قدرت، هدف ملت‌ها و رقابت میان آنها را آنچنان که نظریه‌پردازان موازنه قدرت ادعان دارند، نه در بیشینه‌سازی قدرت، که در افزایش دستاوردهای خالص می‌بینند

۱. آنان با برشمردن تفاوت مفروضات فکری نظریه گذار قدرت با برخی از مهم‌ترین نظریه‌های درون جریان واقع‌گرایی، ترجیح می‌دهند این نظریه را در ذیل خردگرایی قرار دهند تا واقع‌گرایی.

(Organski & Kugler, 1980:172-173; DiCicco & Levy, 2003). به عبارتی، تغییر در قدرت ملی در نتیجه انگیزه‌های ملی‌گرایی و صنعتی شدن را محرک تغییرات در روابط میان دولت‌ها دانسته که خود سیاست بین‌الملل را متحول می‌کند.

بر این اساس، واقع‌گرایی کلاسیک، نواقح‌گرایی والتز، واقع‌گرایی تدافعی و تهاجمی و واقع‌گرایی نئوکلاسیک همه در شمار نظریه‌های موازنه قدرت به حساب می‌آیند، گرچه در جزئیات با هم اختلاف دارند (DiCicco & Levy, 2003: 110). اما سؤالی که شکل می‌گیرد این است که چگونه این شرایط به همکاری و منازعه منجر می‌شود؟ نظریه گذار قدرت با تکیه بر سه متغیر کلیدی «برابری» (Parity)، «پیشی جستن» (Overtaking) و «میزان رضایتمندی از وضع موجود» شرایطی را توصیف می‌کند که در آن تلاش قدرت چالشگر برای صعود به چرخه فوقانی قدرت به امکان منازعه و همکاری می‌انجامد.

ارگانسکی با نقد نظریه موازنه قدرت و تلقی ایستا از آن، قدرت را پدیده‌ای پویا می‌داند که در آن مراحل رشد، بلوغ و زوال را تجربه می‌کند. نظم بین‌الملل همچون بازی شطرنج نیست که قدرت کنشگران در آن ثابت باشد و تغییرات در ائتلاف‌ها اهمیت اساسی در مهار جنگ داشته باشد، بلکه همراه با تحولات پویای ناشی از اختلاف نرخ رشد در سراسر کشورها در طول زمان، دچار تحولات می‌شوند (Kugler & Organski, 1980: 176). از این‌رو، با مفروض گرفتن این واقعیت که سلسله‌مراتب سیستم بین‌الملل به‌طور دائم در حال تغییر است، استدلال می‌شود که تعارض وقتی ایجاد می‌شود که یک چالشگر در نهایت به برابری با قدرت مسلط می‌رسد (Lim, 2015: 284). معیار این برابری نیز از دیدگاه ارگانسکی و کاگلر (۱۹۸۰) زمانی است که دولت چالشگر به ۸۰ درصد میزان توانمندی‌های قدرت مسلط برسد یا تا ۲۰ درصد از آن پیشی گیرد (۱۲۰-۱۰۰) (Kugler & Organski, 1980: 176).

با این حال، برخلاف کارهای اولیه، تحقیقات بعدی نشان داد که برابری و غلبه شروط لازم‌اند، ولی کافی برای شروع جنگ عمده (جنگ هژمونیک) به حساب نمی‌آیند (Kugler & Organski, 1980). به عبارت دیگر، «بسته به درجه رضایت قدرت چالشگر از وضع موجود ممکن است گذار به جنگ یا گذار صلح‌آمیز ختم شود» (Lim, 2015: 284). یافته‌های تحقیقات ری (۱۹۹۵)، لمکه و ورنر (۱۹۹۶)، کاگلر و ورنر (۱۹۹۶)، گِلپی (۱۹۹۷) و کیم (۱۹۹۶) با کاربست فرضیه جنگ نظریه گذار قدرت نشان داد که ارزیابی منفی از وضع موجود میان جفت‌های قدرت بزرگ اثر بیشتری بر احتمال منازعه دارد تا صرف برابری قدرت. در نتیجه، در شرایطی که قدرت نوظهور ارزیابی مثبت از وضع موجود بین‌الملل داشته باشد، هیچ جنگی در گذار بین قدرت نوظهور و قدرت مسلط رخ نمی‌دهد. به‌طور کلی، همه این مطالعات

شواهدی از برابری و نارضایتی از وضع موجود را شرایط خطرناکی می‌دانند که احتمال منازعه را افزایش می‌دهد.

۲. الزامات مفهومی در بازسازی نظریه گذار قدرت

مجموع توصیفات یادشده می‌تواند گویای علل انتخاب نظریه گذار قدرت در بررسی پویایی‌های قدرت در شرف وقوع باشد. اکنون ظهور چین به‌عنوان منادی رقابت هژمونیک در شرق آسیا از سوی برخی ناظران نمایانگر تحقق پیش‌بینی ارگانسکی (۱۹۵۸) از ظهور این کشور به‌عنوان قدرت چالشگر در آینده سیستم بین‌الملل است. در این شرایط تعجبی ندارد که علاقه به نظریه گذار قدرت شکل گرفته باشد. با این حال، مشخصه امروز سیستم بین‌الملل به دلیل ماهیت پیچیده و غیرخطی، برداشت سنتی از مفهوم گذار قدرت را که بر گذار جفت‌ها مبتنی است و در آن سلطه و برتری قدرت مسلط در سیستم بین‌الملل در همه حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، امنیتی، فرهنگی و علمی اعمال می‌شود، ناکارآمد می‌سازد و نیاز به بازسازی مفهومی برپایه معادلات پیچیدگی را ضرورت می‌بخشد. در این زمینه برپایه بنیان‌های مفهومی نظریه پیچیدگی و آشوب، برجسته‌ترین اصول و مفروضات نظریه سیستم‌های پیچیده عبارت‌اند از:

۱. پویایی و غیرخطی عمل کردن سیستم بین‌الملل، در نتیجه ثبات در سیستم‌های پیچیده امری زودگذر است؛ چراکه همواره در لبه آشوب و به دور از نقطه تعادلی عمل می‌کنند؛
۲. اصل شاخه‌ای شدن نظم که بیانگر این موضوع است که سیستم‌ها دارای آستانه رفتاری و تحمل‌اند، به‌گونه‌ای که در شرایط افزایش فشارهای جهانی و منطقه‌ای، توان ادامه در مسیر قبلی را ندارند و به سمت شاخه‌ای شدن نظم سوق می‌یابند. فشارهایی که می‌تواند ناشی از ویژگی‌های ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک یا ژئوکالچر باشد. در این شرایط، شاخه‌ای شدن نظم با شکل‌گیری خرده‌سیستم‌ها یا چندبُعدی شدن نظم درونی منطقه به پیچیدگی و تداخل نظم‌های جهانی و منطقه‌ای و تعدد نقاط تعادلی سوق می‌یابد؛
۳. اصل وابستگی حساس که بیانگر وضعیتی است که در آن کوچک‌ترین دگرگونی ممکن است پیامدهای غیرخطی داشته باشد؛
۴. اصل قانون قدرت که برخلاف سیستم کلاسیک میزان تغییر، همبستگی مستقیمی با میزان قدرت ندارد. به همین دلیل، گاه حتی با انرژی کم و تحولی کوچک، تغییرات زیادی را می‌توان مشاهده کرد که خود سبب غیرخطی شدن دینامیک قدرت خواهد شد؛
۵. اصل تنوع و هم‌زمانی که بیانگر تنوع و تعدد سلسله‌مراتب و چرخه‌های قدرت در سطوح جهانی و منطقه‌ای است که در عین حال به‌صورت هم‌زمان و همپوشان عمل می‌کنند.

علاوه بر آن، می‌توان هم‌زمانی و هم‌پوشانی دینامیک‌های ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک و تبدیل آنها به توان تهدید را مشاهده کرد. به عبارتی، قدرت دیگر تنها برپایه قدرت سخت نظامی تعریف نمی‌شود، بلکه در قالب‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نیز نمود می‌یابد و به صورت مکمل با هم عمل می‌کنند.

۶. اصل نبود تقارن در سیستم‌های پیچیده که برخلاف سیستم‌های ساده گذشته دیگر سلطه و برتری در همه ابعاد مختلف حیات سیاسی مشاهده نمی‌شود، بلکه با چندبعدی شدن قدرت، نوعی عدم تقارن دیده می‌شود و در حوزه‌های موضوعی مختلف ممکن است سلسله‌مراتب متعددی شکل گیرد (قاسمی، ۱۳۹۱: ۱۳۴-۱۳۳؛ ۱۳۹۳: ۲۴۳-۲۴۲).

به این ترتیب، ماهیت پیچیده سیستم بین‌المللی کنونی که مهم‌ترین مشخصه آن عدم قطعیت، سیال بودن، وابستگی حساس، پراکندگی و چندبعدی بودن قدرت است (Mrotzek, 2011; Cudworth & Hobden, 2010)، تحلیل سنتی از گذار قدرت را که تعادل در سیستم را در سلطه یک قدرت و در همه ابعاد حیات سیاسی مفروض می‌گرفت، زیر سؤال می‌برد و به تحلیلی ایستا از سیستم بین‌الملل متهم می‌کند. سیستم بین‌المللی امروز با «شبکه‌ای شدن و اهمیت یافتن الگوی توزیع ارتباطات در کنار دینامیک قدرت» (قاسمی، ۱۳۹۳)، گذار را شاخه‌ای می‌کند. به این معنا که با تعدد نقاط گذار قدرت به دلیل تنوع و تقارن نداشتن چرخه‌های قدرت یا سلسله‌مراتب چندسطحی در شبکه جهانی و منطقه‌ای مواجهیم که سبب ایجاد «الگوی رفتاری جنگ سرد در دوره گذار و تعادل نوسانی در سیستم بین‌الملل» (قاسمی، ۱۳۹۰، ۱۳۹۳) می‌شود. در ادامه تلاش می‌شود متغیرهای مهم و شاخص‌های گذار قدرت به‌عنوان هسته سخت این نظریه در شرق آسیا ارزیابی شده و به‌طور تجربی به‌کار گرفته شود که خود گویای فرایند گذار قدرت از ایالات متحده به چین در جهان و از ژاپ به چین در منطقه است.

۳. ارزیابی متغیرها و شاخص‌های اساسی نظریه گذار قدرت در شرق آسیا

با توجه به اینکه در این نظریه قدرت و رضایت واحدها امری پویاست که در طول زمان تحول می‌یابد، تلاش‌های نظری و عملیاتی بسیاری در برنامه پژوهشی گذار قدرت برای برآورد معتبر این متغیرها انجام گرفته است. به‌طور کلی در میان پژوهشگران گذار قدرت بر سر بررسی تولید ناخالص داخلی (GNP) یا تولید خالص ملی (NNP) به‌عنوان شاخص‌های ارزیابی قدرت نسبی اجماع وجود دارد که نخستین بار از طرف ارگانسکی مطرح شد (Organski, 1958: 203). با این حال، هنوز روش قابل اجماعی برای ارزیابی حد رضایتمندی وجود ندارد. البته در دو دهه اخیر تلاش شده در ادبیات این مفهوم بیشتر کار شود. از جمله شاخص‌های به‌کاررفته عبارت‌اند از: بررسی رشد فوق‌العاده هزینه‌های نظامی، شباهت پرتفولیوی ائتلاف بین

قدرت‌های بزرگ و قدرت مسلط، مشارکت در نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی، اختلافات سرزمینی و وجود الگوهای الزام‌آور تجاری (Tammen et al, 2000; Lemke, 2002; Tammen & Kugler, 2009; Fravel, 2012; Lim, 2015). نظریه گذار قدرت، ارزیابی قدرت نسبی دولت‌ها در طی فرایند زمانی و پویایی‌های داخلی کشورها در مسیر قدرت‌یابی در سلسله‌مراتب منطقه‌ای و جهانی را مهم تصور می‌کند. اهمیت این مسئله در تحول و گذارهای قدرت در شرف وقوعی است که در صورت تحقق، نتایج سیستمی به‌همراه دارد. از برجسته‌ترین مشخصه‌های آن، رشد چشمگیر منطقه آسیا-پاسفیک در طی چند دهه اخیر است. در این میان چین پس از اصلاحات اقتصادی ۱۹۷۹، رشد سریعی داشته و در شرایط فعلی فاقد چالشگر مهم منطقه‌ای است. به همین دلیل تحلیلگران نظریه گذار قدرت بر این باورند که چالش اساسی برای ایالات متحده و جهان، تروریسم یا حتی منازعه منطقه‌ای نخواهد بود، بلکه برخورد درازمدت منافع بین ایالات متحده و چین نوظهور قوی خواهد بود (Tammen & Kugler, 2009; Kang & Abdollahian, 2008). از نظر آنها وقایع و تحولات در شرف وقوع در شرق و جنوب شرق آسیا برای آنچه هستند اهمیت ندارند، بلکه برای پیامدهای آن درباره آینده رهبری آمریکا در رقابت یا منازعه نهایی اهمیت دارند.

۳.۱. ارزیابی قدرت نسبی

ارزیابی قدرت نسبی در این مقاله براساس سه شاخص توده سرزمینی^۱، پتانسیل اقتصادی و قدرت نظامی محاسبه شده است که در ارزیابی‌های نظریه گذار قدرت نیز بر آنها تأکید شده است. مدل برآورد هر یک از آنها برگرفته از مدل دیوید کلوز و دومینیکا گروز مروزیسکا (۲۰۱۵) از قدرت است که به این صورت است:

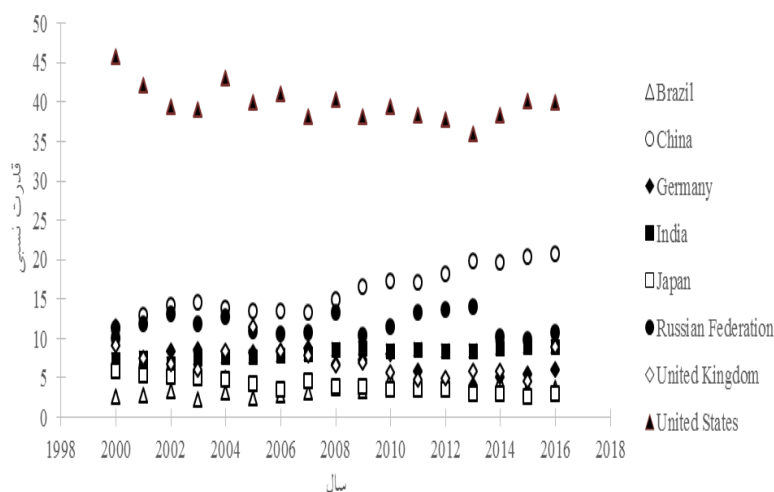
$$\text{قدرت} = \frac{\left(\text{توده سرزمینی} + \text{پتانسیل اقتصادی} + \text{قدرت نظامی} \right)}{3}$$

علت انتخاب مدل کلوز و مروزیسکا در آن است که در رویکرد سنتی گذار قدرت، اغلب به جمعیت و تولید ناخالص داخلی برای برآورد قدرت نسبی ملت‌ها تمرکز شده و قدرت نظامی نیز در ارزیابی رضایتمندی چالشگر از وضع موجود در نظر گرفته می‌شد. اما با توجه به شرایط کنونی، شاخص‌هایی افزوده شده که ارزیابی واقع‌بینانه‌تری از قدرت نسبی کشورها ارائه می‌دهد. در این مدل، شاخص نخست شامل توده سرزمینی است که در آن دو شاخص جزئی‌تر جمعیت و اندازه کشور هر یک جداگانه برحسب کل جهان ارزیابی می‌شود. شاخص دوم، پتانسیل اقتصادی علاوه بر تولید ناخالص داخلی، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ملت‌ها را

1. Critical Mass

نیز در بر می‌گیرد. اهمیت این شاخص در آن است که جذب سرمایه‌ها به درون یا انتقال آن به گستره‌ای از شرایط موجود در کشور میزبان همچون سطوح انتقال فناوری، زیرساخت، قدرت اقتصادی، منابع و مواد طبیعی و مواردی از این دست بستگی دارد. شاخص سوم یعنی قدرت نظامی با دو شاخص جزئی‌تر هزینه‌های دفاعی و صادرات نظامی در ارزیابی قدرت نسبی لحاظ شده است. این شش شاخص، برخلاف دو شاخص سابق، در کنار هم برحسب سهم هریک در سطح جهان، به قدرت نسبی دولت‌ها شکل می‌دهند. داده‌های برآوردشده در مدل مقاله حاضر برگرفته از پایگاه داده‌های بانک جهانی و مؤسسه مطالعات صلح استکهلم (SIPRI) است. همچنین داده‌های مربوط به سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از پایگاه داده آنکتاد (UNCTAD) گرفته شده است.

از سوی دیگر، مدل کلوز و مروزیسکا برآوردی از قدرت نسبی ۲۰ کشور طی سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۳ بوده است؛ اما مقاله حاضر با توجه به نقش و جایگاه قدرت مسلط و قدرت چالشگر در نظریه گذار قدرت، درصدد برآمده تا قدرت نسبی هشت قدرت بزرگ و نوظهور سیستم بین‌الملل شامل ایالات متحده به‌عنوان قدرت مسلط، بریتانیا، روسیه، ژاپن، چین، آلمان، برزیل و هند را طی سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۶ بررسی کند. اهمیت این انتخاب در این است که هرگونه تغییر در قدرت نسبی این کشورها به‌دلیل گستره قدرتشان، پیامدهای سیستمی به‌همراه خواهد داشت. نمودار زیر نتایج ارزیابی قدرت نسبی این کشورها بر مبنای مدل یادشده را نشان می‌دهد:



شکل ۱. محاسبات نگارندگان از داده‌های بانک جهانی، آنکتاد و سپیری

چنانچه در شکل بالا مشاهده می‌شود، ایالات متحده همچنان قدرت مسلط سیستم طی قرن بیست و یکم باقی می‌ماند، اما قدرت نسبی آن رو به کاهش است. در آسیا، چین و هند، رشد زیادی را تجربه می‌کنند؛ بنابراین از چشم‌انداز گذار قدرت، این دو کشور با رشد جمعیت و تولید ناخالص داخلی زیاد، می‌توانند ایالات متحده را برای رهبری سیاست جهان به چالش بکشند. در شرایط فعلی، از نظر شاخص‌های قدرت، چین بعد از ایالات متحده و بالاتر از هند قرار دارد و به‌مثابه قدرت چالشگر در برابر ایالات متحده ظاهر شده است. در مقابل، با اینکه ژاپن همچنان قدرت اصلی در آسیا تلقی می‌شود، بسیار کوچک‌تر از آن است که به قدرت چالشگر در آینده تبدیل شود، به‌گونه‌ای که جمعیت آن تا سال ۲۰۵۰ به زیر ۱۰۰ میلیون نفر می‌رسد. ژاپن کشوری است که ظرفیت اقتصادی برای ایفای نقش منطقه‌ای برجسته را داشت، اما در ایفای چنین نقشی شکست خورده است که نخستین دلیل آن، تبعیت مداوم آن از آمریکا است. در مقابل، چین با چنین مانعی مواجه نیست و تلاش می‌کند با تکیه بر این مؤلفه‌ها نقش رهبری منطقه‌ای فعال را در شرق آسیا بازی کند (Lee, 2015; Beeson, 2009). نتایج مدل یادشده مشابه نتایج مدل کلوز و مروزیسکا و مدل کاکلر و تامن (۲۰۰۹) از توانمندی‌های نسبی در سیستم بین‌الملل است که علاوه بر آنکه به اعتبار نتایج این تحقیق می‌افزاید، حاکی از رشد قدرت نسبی چین به‌مثابه یک چالشگر است؛ به‌گونه‌ای که بسیاری از تحلیلگران نظریه گذار قدرت پیش‌بینی کرده‌اند که چین تا سال ۲۰۷۰-۸۰ به برابری با ایالات متحده می‌رسد (Kugler & Tammen, 2009; Kang & Abdollahian, 2008).

۳.۲. ارزیابی میزان رضایتمندی

با توجه به اهمیت شاخص تجربی ارزیابی وضع موجود، برای پژوهشگران عمده این مکتب فکری جای تعجب دارد که در بیشتر تاریخ فکری این مکتب ارزیابی از وضع موجود در تحلیل‌های تجربی لحاظ نشده است (Lemke & Werner, 1996; Lemke, 2002; Lim, 2015; DiCicco & Levy, 2003). همان‌طور که اشاره شد، رشد فوق‌العاده هزینه‌های نظامی به‌عنوان یکی از شاخص‌های برآورد ارزیابی میزان رضایتمندی چالشگر از سوی داگلاس لمکه و سوزان ورنر (۱۹۹۶، ۲۰۰۲)، شاخصی برای «تعهد به تغییر وضع موجود» شناخته شده است. به عقیده آنها «رشد زیاد هزینه‌های نظامی چالشگر ممکن است به‌مثابه تمایل چالشگر برای حفظ سطح امنیت و موقعیتش در سیستم بین‌الملل برداشت شود، اما در سطح سیستمی به‌معنای تعهد آن به تغییر خواهد بود» (Lemke, 2002: 105-106). بر این اساس، افزایش هزینه‌های نظامی چین در طی دو دهه اخیر بازتاب‌دهنده تبدیل این کشور به قدرت ناراضی است. ارزیابی‌های لمکه از آمارهای رسمی نشان می‌دهد که هزینه‌های نظامی چین بین سال‌های

۲۰۱۲-۱۹۹۴ با رشد سالانه دورقمی، رشد تقریباً دوازده‌برابری داشته است. بودجه دفاعی رسمی چین در سال ۱۹۹۴ کمتر از ۵۵ میلیارد رمبینی (واحد پول چین) بود، اما در سال ۲۰۱۲ به ۶۵۱ میلیارد رمبینی رسید (Lemke, 2002: 286).

وقتی هزینه‌های نظامی چین با ایالات متحده مقایسه شود، این رشد زیاد خواهد بود. برآورد قدرت نظامی برمبنای مدل این مقاله که در بخش پیشین انجام گرفت، روند رو به رشد چین را در طی این سال‌ها نشان می‌دهد، به‌گونه‌ای که در رتبه سوم بعد از ایالات متحده و فدراسیون روسیه قرار دارد. همچنین براساس آمارهای رسمی مؤسسه مطالعات صلح استکهلم، از سال ۲۰۱۰ تاکنون به سومین تأمین‌کننده اصلی تسلیحات دفاعی و دومین هزینه‌کننده بزرگ دفاعی جهان تبدیل شده است (SIPRI Year Book, 2010-2017; Military Balance, 2014: 252). این برآوردها حاکی از آن است که فاصله بین هزینه‌های نظامی ایالات متحده و چین، با وجود افزایش عمده در بودجه دفاعی هزینه‌های نظامی آمریکا بعد از سال ۲۰۰۱، به‌سرعت در حال کاهش است (SIPRI military data base; SIPRI Year Book, 2017).

مقایسه هزینه‌های نظامی چین با ملت‌های دیگر شرق آسیا نیز تردید کمی درباره ادراک از نارضایتی چین از وضع موجود منطقه‌ای برجای می‌گذارد. بودجه دفاعی ملت‌های شرق آسیا در طول دو دهه گذشته به تدریج رو به افزایش بوده است. همچنین، جریان انتقال تسلیحات به منطقه آسیا و اقیانوسیه بین ۲۰۱۶-۲۰۰۷ افزایش ۷/۷ درصدی را نشان می‌دهد (SIPRI Year Book, 2015, 2016, 2017). چین در طول دو دهه اخیر به‌تنهایی پاسخگویی بیش از ۷۶ درصد افزایش هزینه‌های نظامی در شرق آسیا بوده است که این کشور را در موقعیت قدرت نارضایتی قرار می‌دهد. بعد از چین در رأس هرم، بیشترین افزایش در حوزه شرق آسیا، به کشورهای ژاپن و کره جنوبی اختصاص دارد که در این میان، نگرانی از ماجراجویی و توسعه‌طلبی چین، افزایش قابلیت‌های نظامی این کشور و به‌عبارتی، بازدارندگی در مقابل آن عامل مشترک همه کشورهای این منطقه برای ارتقای قابلیت‌های نظامی خود طی دهه اخیر بوده است (Military Balance, 2014-2016).

شاخص دوم ارزیابی میزان رضایتمندی از وضع موجود، بررسی شباهت پرتفولیوی ائتلاف قدرت مسلط و قدرت چالشگر است که اولین تلاش‌ها در این زمینه را ووسانگ کیم (۱۹۹۱، ۱۹۹۲، ۱۹۹۶) انجام داد. منطق این استدلال این است که قدرت‌های بزرگ که به ائتلاف با قدرت مسلط شکل می‌دهند و پرتفولیوی مشابه با آن دارند، احتمال بیشتری دارد که از وضع موجود راضی باشند؛ زیرا ترجیحات بین‌المللی مشابه با ترجیحات قدرت مسلط دارند. درحالی که دولت‌هایی که پرتفولیوی ائتلاف دیگری را برمی‌گزینند و به ائتلاف با قدرت دیگر شکل

می‌دهند، به‌طور معمول مخالف وضع موجودند (Kim, 1991, 1992, 1996; Kugler & Tammen, 2009; Lemke, 2002).

ارگانسکی و کاگلر (۱۹۸۰) به‌طور کلی بر ثبات ائتلاف‌ها در دوره بعد از جنگ جهانی دوم تأکید داشتند. از چشم‌انداز منطقه‌ای، شرق آسیا حوزه کلیدی بود که در آن منازعه با شوروی به‌سرعت در حال افزایش بود و تهدید مشترک ناشی از آن به منطق ائتلاف‌ها شکل می‌داد. با این‌حال، در تضاد با تجربه اروپای غربی که به‌نوعی نظم منطقه‌گستر همگرا و توسعه اتحادیه اروپا انجامید، سیاست آمریکا در شرق آسیا به ایجاد مجموعه‌ای از روابط امنیتی دوجانبه موسوم به «چرخ و پره» (hub and spoke) با دولت‌های غیرکمونستی شرق آسیا معطوف بود (Beeson, 2009: 98). ثبات شبکه ائتلافی آمریکا در دوره پس از جنگ سرد بر پایه همین روابط امنیتی «چرخ و پره»، اما این بار با محوریت ایجاد کمربند محافظتی به دور چین تقویت و تحکیم یافته است. کشورهای عمده شکل‌دهنده به ائتلاف آمریکا در این منطقه شامل ژاپن، کره جنوبی، تایوان، سنگاپور، استرالیا و نیوزیلند هستند. در واقع، ادراک مشترک از تهدیدهای کلیدی ناشی از تحرکات چین، محرک اصلی برقراری روابط راهبردی و شبکه ائتلافی میان دولت‌های این منطقه با قدرت مسلط سیستم، آمریکا، است.

با این‌حال، با تکیه بر نظریه سیستم‌های پیچیده، به‌نظر می‌رسد شبکه ائتلافی شرق آسیا با قدرت‌یابی چین و رویکرد مشارکتی آن در معماری تجاری و امنیتی منطقه از یک سو و ضعف نسبی آمریکا از سوی دیگر پیچیده‌تر شده است. چین در حال حاضر حدود ۷۰ مشارکت راهبردی با کشورهای مختلف برقرار کرده است که شامل متحدان ایالات متحده در منطقه شرق آسیا می‌شود و این همپوشانی ممکن است میزانی از رضایت چین از وضع موجود منطقه‌ای را بازتاب دهد. اما اختلاف بین منطق ائتلاف و مشارکت راهبردی در عین اینکه ماهیت شبکه ائتلاف به رهبری آمریکا و مشارکت‌های دوجانبه چین با کشورهای این منطقه را روشن و از هم جدا می‌کند، بر دشواری و پیچیدگی ماهیت روابط کشورهای این منطقه و استفاده از شاخص پرتفولیوی ائتلاف در توصیف رضایتمندی قدرت چالشگر چین از وضع موجود منطقه می‌افزاید. در عین‌حال، راهبرد الزام به تنوع‌بخشی در روابط با قدرت‌های بزرگ که از سوی بسیاری از کشورهای منطقه آسیا‌پاسیفیک دنبال می‌شود، ماهیت و نوع روابط کشورها در نظم منطقه‌ای و در نتیجه ارزیابی میزان رضایتمندی از وضع موجود را پیچیده می‌کند. به‌عبارتی، مدل وابستگی حساس و اصل قانون و تنوع قدرت در سیستم‌های پیچیده بازگوکننده آن است که در سیستم بین‌الملل کنونی، حتی قدرت‌های کوچک منطقه‌ای از جمله کشورهای جنوب شرق آسیا با تکیه بر راهبرد الزام به تنوع‌بخشی قادر به ایجاد تغییرات غیرخطی و غافلگیرانه و پیچیده کردن ماهیت و نوع روابط شبکه‌ای هستند.

شاخص سوم، مشارکت در نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای است. مهم‌ترین مسئله در بررسی مشارکت قدرت چالشگر در این نهادها، در پذیرش قواعد و هنجارهای موجود از همراهی تا رقابت و مخالفت است. تصویری که از رفتارهای مشارکتی چین ترسیم می‌شود، حاکی از همراهی نسبی با قواعد و هنجارهای موجود بین‌المللی در عین تلاش برای رقابت‌جویی و چه‌بسا تغییر قواعد و دستور کارهای منطقه‌ای متناسب با منافع خود است. در سطح بین‌المللی، عضویت و همکاری با نهادهای بین‌المللی غالب همچون صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی و نهادهای سازمان ملل در قالب حمایت از چندجانبه‌گرایی و جهان چندقطبی مورد توجه چین است. اما در عمل رهیافت سیاسی چین با قدرت‌های غربی در پیشبرد چندجانبه‌گرایی و ساخت جهان چندقطبی متفاوت است (محروق، ۱۳۹۶)؛ به‌گونه‌ای که عضویت، طرح و پیگیری ابتکارهایی همچون بریکس، «کمربند و جاده» و بانک توسعه و زیرساخت آسیایی از سوی چین، بستر را برای به چالش کشیدن نقش غالب نهادهای بین‌المللی و سیطرهٔ نظم مسلط فعلی فراهم می‌آورد (شیرخانی و محروق، ۱۳۹۴: ۱۰۹).

در سطح منطقه‌ای، اگرچه چین، زمانی به‌کندی به اشکال چندجانبهٔ نهادهای منطقه‌ای می‌پیوست و با تردید به آنها می‌نگریست، از اواسط دههٔ ۹۰ تغییر چشمگیری در رویهٔ خود به این نهادها و به‌طور خاص اشکال نهادی آسه‌آن نشان داد و اکنون تمایل بیشتری دارد که در نهادهای اقتصادی و امنیتی در سراسر شرق و جنوب شرق آسیا مشارکت کند (Kugler & Organski, 2009; Beeson, 2009). با این حال، منطق پشت این تصویر مبهم و پیچیده است. در وهلهٔ نخست چنانچه لیم (۲۰۱۵) اشاره دارد، منطقه‌گرایی در شرق آسیا از جمله «راه آسه‌آن» نوعی رهیافت سنتی بین‌حکومتی به همکاری است که به‌شدت متأثر از منافع ملی دولت‌های عضو است و در صورت نبود توافق، منافع ملی اولویت می‌یابند. از سوی دیگر، مشارکت چین در این نهادهای منطقه‌ای، این کشور را از آزادی تحرک در موضوعات و حوزه‌هایی که برای منافع آن اهمیت محوری دارد، باز نمی‌دارد. لیم همچنین معتقد است «چین با وجود حمایت از شکل باز منطقه‌گرایی آسه‌آن، تلاش کرده که درهای آن را هر جا که ممکن بوده ببندد و مانع ورود ایالات متحده، هند، استرالیا و نیوزیلند به نشست آسه‌آن شود. این مسئله در کنار اقدامات اخیر این کشور در دریای چین جنوبی نشان می‌دهد که نه تنها تعهدی شفاف و مشخص به قواعد و هنجارهای پذیرفته‌شدهٔ موجود همچون تعهد به عدم تهدید یا استفاده از زور مقرر در اعلامیهٔ قواعد رفتاری دریای چین جنوبی سال ۲۰۰۲ ندارد، بلکه شواهد حاکی از آن است که در تلاش برای دستکاری قواعد یا جهت‌دهی دوبارهٔ دستور کارهای امنیتی و اقتصادی در مسیری متفاوت از مسیر سنتی و اصلی طرح‌های منطقه‌ای است» (Lim, 2015:)

295) که بخشی از تلاش قدرت چالشگر برای پیوند بین نقش و قدرت برای صعود به چرخه فوقانی قدرت به‌شمار می‌رود.

جیسیک کاکلر و رونالد تامن (۲۰۰۹) به دو شاخص دیگر در ارزیابی میزان رضایتمندی از وضع موجود اشاره کرده‌اند که عبارت است از: وجود مناقشات سرزمینی و الگوهای الزام‌آور تجاری. برخی از پژوهشگران نیز به شاخص اختلافات سرزمینی در برآورد رضایتمندی از وضع موجود توجه نشان داده‌اند (Vasquez 1993; Huth 1996; Efrid *et al*, 2003). فراول (۲۰۱۱) نیز در ارزیابی‌های خود از رفتار دولت چین در مناقشات دریای چین جنوبی، به این مناقشات به‌عنوان شاخصی برای ناراضی‌تی چین از وضع موجود منطقه‌ای اشاره کرده است.

۴. دلالت‌های پویای قدرت و رضایتمندی بر منطق گذار در شرق آسیا

ارزیابی متغیرها و شاخص‌های قدرت نسبی و سطح رضایتمندی قدرت چالشگر از وضع موجود، چین و ایالات متحده را در رقابتی بلندمدت برای برتری در شرق آسیا قرار می‌دهد. در سطح سلسله‌مراتب منطقه‌ای، رشد زیاد هزینه‌های نظامی چین، تبدیل شدن به مرکز اقتصادی آسیا و رفتار این کشور در برابر قواعد و نهادسازی‌های منطقه‌ای، همگی نشان می‌دهد که چین از وضع موجود محلی ناراضی است و خواهان ایفای نقشی متناسب با قدرت خود است. بنابراین، در عین پیشی گرفتن از ژاپن، در مقام یک قدرت چالشگر منطقه‌ای جدی ظهور کرده است. از سوی دیگر، در سطح سلسله‌مراتب جهانی، به نظر می‌رسد چین هنوز در حال یادگیری برای بازی در صحنه سیاست بین‌الملل است و به همین دلیل، قواعد و هنجارهای بین‌المللی موجود را به‌صورت جدی به چالش نمی‌کشد و همچنان به‌عنوان قدرت راضی از وضع موجود عمل می‌کند. بنابراین، چالشی که برای آمریکا ایجاد می‌کند در وهله نخست منطقه‌ای خواهد بود.

ترسیم تصویر یادشده، دلالت‌های مهمی برای گذار قدرت و چشم‌انداز منازعه و همکاری در چارچوب سیستم بین‌المللی پیچیده امروز خواهد داشت. از یک‌سو، تصویر بالا حاکی از تداخل الگوهای نظم جهانی و منطقه‌ای و تعدد نقاط گذار در سلسله‌مراتب جهانی و منطقه‌ای قدرت است. در برداشت سنتی از مفهوم گذار قدرت، تنها یک نقطه گذار به‌صورت خطی و در مقیاس جهانی مشاهده می‌شد. از سوی دیگر، می‌توان شاخه‌ای شدن گذار را در حوزه‌های موضوعی مختلف به‌ویژه اقتصاد و امنیت با قدرت‌های مسلط متفاوت مشاهده کرد که ممکن است به‌دلیل عدم قطعیت و سیال بودن ناشی از وضعیت گذار در سیستم باشد. در نتیجه، به الگوی نظم نامتقارنی شکل می‌دهد که «عملاً بازی راهبردی میان جفت‌ها را ناشدنی می‌کند».

به عبارتی، «گذار را به امری سیستمی» تبدیل می‌کند که با سست کردن سلسله‌مراتب عملاً دیگر «امکان تحقق هژمونی کلاسیک وجود ندارد» (قاسمی، ۱۳۹۵: ۷۸-۷۷).

این وضعیت به‌وضوح در منطقه شرق آسیا به چشم می‌خورد و براساس واقعیت‌های امروزین این منطقه است که تحلیل‌گرانی همچون کترنستین (۲۰۰۵) و ایکنبری (۲۰۱۴) از ساختار «سلسله‌مراتب دوگانه» در توصیف رهبری این منطقه سخن به میان می‌آورند. به این معنا که رهبری امنیتی با ایالات متحده، و رهبری تجاری و اقتصادی با چین است. این تداخل دو الگوی نظم جهانی و منطقه‌ای در شرق آسیا بخشی از کارکرد آن ناشی از عملکرد قدرت مسلط ولی رو به زوال ایالات متحده در سلسله‌مراتب جهانی است که به‌طور مستقیم در این منطقه دخالت دارد و ارتباط و پیوندی مستقیم با واحدهای این منطقه برقرار می‌کند و بخشی دیگر ناشی از عملکرد قدرت‌های مرکزی و قدرت نوظهور چین در پویای درونی این منطقه است (محروق، ۱۳۹۴: ۱۲۷-۱۲۶). این امر خود به الگوی رفتاری تعارضی در شبکه ژئوپلیتیک و الگوی رفتاری رقابتی در شبکه ژئواکونومیک میان واحدهای درگیر منجر می‌شود. در این شرایط در تنظیم ثبات راهبردی در وضعیت پیچیدگی، دیگر نیروی محرک هم‌ترازی دولت با دولت‌های دیگر در توزیع کلی قدرت نظامی تلقی نمی‌شود (Waltz, 1979)، بلکه هم‌افزایی میان راهبردهای ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک در راهبرد کلان چین واحدهایی ملاک قرار می‌گیرد. به‌طوری که دولت‌ها هم‌زمان همگرایی اقتصادی با چین و روابط امنیتی با ایالات متحده را دنبال می‌کنند. همچنین، چین در حوزه ژئوپلیتیک با تلاش برای کنترل خطوط مواصلاتی و مناطق حساس دریای چین جنوبی و در حوزه ژئواکونومیک با راهبرد «کمربند و جاده» و پیمان مشارکت اقتصادی فراگیر منطقه‌ای (RCEP) درصدد هم‌ترازی راهبردی در مقابل حضور و استیلای نظامی ایالات متحده در آب‌های آسیا‌پاسیفیک و پیمان اقتصادی ترانس‌پاسیفیک است.

نتیجه

آنچه در این مقاله بر آن تأکید شد، ناکارآمدی نظریه موازنه قدرت در سیستم بین‌المللی پیچیده و آشوبی امروز است. به همین دلیل، نظریه گذار قدرت تبیین‌کننده چنین سیستمی است؛ اما گذار قدرت با مراحل تحول و تکامل روبه‌رو بوده است. به‌واقع، سیستم‌های پیچیده متغیرهایی را وارد ادبیات روابط بین‌الملل کردند که برداشت سنتی از مفهوم گذار قدرت نیز از تبیین وقایع نوین ناکارآمد است. به همین دلیل، نیاز به بازسازی مفهومی براساس نظریه سیستم‌های پیچیده و آشوبی و اصول آن همچون شاخه‌ای شدن گذار، وابستگی حساس، چندبعدی شدن قدرت، سیال بودن و غیرخطی شدن برای انطباق بر واقعیت‌های نوین دارد. در شرق آسیا این

پویایی‌ها به چشم می‌خورد و این تغییرات در قالب تعدد نقاط گذار در سلسله‌مراتب جهانی و منطقه شرق آسیا مشاهده می‌شود؛ به طوری که نظم سلسله‌مراتب دوگانه با رهبری آمریکا در حوزه امنیت و رهبری چین در اقتصاد در حال تکوین است که حاکی از شاخه‌ای شدن گذار در چنین سیستمی است. تعدد نقاط گذار در حوزه‌های ساختاری و موضوعی نیز خود بر ثبات راهبردی به‌عنوان مبنای راهبردهای کلان واحدهای درگیر تأثیر می‌گذارد. در طول دوره جنگ سرد که محیط امنیتی و اقتصادی حاکم بر آن عمدتاً ایستا بوده و نسبت به امروز کمتر سیال بود، «محاسبات هم‌ترازی و تصمیم‌گیری برای دولت‌های آسیایی به نسبت آسان بود؛ اما اکنون برای آنها دشوار است که به نتایج و پیامدهای تصمیمات خود در ساختار سیال و پیچیده شرق آسیا اعتماد کنند یا به تعهدات درازمدت برای موازنه یا دنباله‌روی^۱ روی آورند». در عوض، ترجیح می‌دهند تا «تصمیمات کوتاه‌مدت، گسسته و موضوع‌محور را در دستور کار قرار دهند که گاه به نظر می‌رسد یک دولت سیاست‌های متناقضی را دنبال می‌کند یا در جهت اهداف متعدد عمل می‌کند» (Jackson, 2014: 344-345).

در مجموع، اگر این گزاره کلی صادق باشد که سیستم در وضعیت پیچیدگی، سیال بودن و پراکندگی قدرت به سر می‌برد و این وضعیت به ساختار سلسله‌مراتب دوگانه در شرق آسیا شکل می‌دهد، تحول و بازنگری در مفهوم کلاسیک گذار قدرت و جایگزینی آن با گذارهای شاخه‌ای و غیرخطی در ارزیابی منطق سیاست بین‌الملل به‌طور کل و منطقه شرق آسیا به‌طور خاص ضرورت می‌یابد. در نتیجه، همان‌طور که مارک بیسون (۲۰۰۹) به‌درستی اشاره کرده است، «ماهیت رقابت هژمونیک و گذار بسیار پیچیده‌تر از بینش‌های نظری ارائه‌شده» از سوی نظریه‌پردازان سنتی گذار قدرت است و این احتمال وجود دارد که رهبری یا قدرت مسلط در حوزه‌های موضوعی مختلف به‌طور متفاوت شکل گیرد که خود بر احتمال منازعه یا همکاری به اشکال مختلف تأثیر می‌گذارد و ممکن است لحظه گذار قدرت لزوماً با جنگ همراه نباشد و عملاً امکان تحقق هژمونی کلاسیک وجود نداشته باشد.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. شیرخانی، محمدعلی؛ محروق، فاطمه (۱۳۹۴). «بحران مالی نظام سرمایه‌داری و تحول در فرایند سیاستگذاری مالی جهانی»، فصلنامه علمی-پژوهشی سیاستگذاری عمومی، دوره ۱، ش ۴، ص ۹۳-۱۱۴.
۲. لیتل، ریچارد (۱۳۸۹). تحول در نظریه‌های موازنه قوا، ترجمه غلامعلی چگینی‌زاده، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
۳. قاسمی، فرهاد (۱۳۹۳). نظریه‌های روابط بین‌الملل: سایبرنتیک و سیاست خارجی، تهران: میزان.

۴. قاسمی، فرهاد (۱۳۹۵). «سیستم‌های پیچیده و آشوبی: الگوی وابستگی حساس، بازدارندگی و جنگ»، *فصلنامه علمی-پژوهشی سیاست جهانی*، دوره پنجم، ش سوم، ص ۶۳-۹۶.
۵. محروق، فاطمه (۱۳۹۴). «اقتصاد سیاسی تروریسم: مورد داعش»، *فصلنامه روابط خارجی*، سال هفتم، ش چهارم، ص ۱۱۹-۱۵۲.
۶. محروق، فاطمه (۱۳۹۶). «نشست کمربند و جاده: مسیر دشوار چین در تحقق همکاری اقتصادی بین‌الملل»، گزارش راهبردی معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی مرکز تحقیقات استراتژیک، ش ۲۹۷، ص ۸-۱.

ب) خارجی

7. Abdollahian, M. & Kang, K. (2008). "in Search of Structure: The Nonlinear Dynamics of Power Transitions", *International Interactions*, 34:4, 333-357.
8. Beeson, M. (2009). "Hegemonic Transition in East Asia? The Dynamics of Chinese and American Power", *Review of International Studies*, 35, 1.
9. Beeson, M. (2009). "Hegemonic Transition in East Asia? The dynamics of Chinese and American Power", *Review of International Studies*, 35, pp. 95-112.
10. Clowes, D. & Choroś-Mrozowska, D. (2015). "Aspects of Global Security-the Measurement of Power & its Projection. Research from Twenty Selected Countries (2000-2013)", *Journal of International Studies*, 8, 1, pp. 53-66.
11. Cudworth, E. & Hobden, S. (2010). "Anarchy and Anarchism: Towards at Theory of Complex International Systems", *Journal of International Studies*, 39, 2, pp. 399-416.
12. DiCicco J., Levy J (2003). "Power transition Research Program, a Lakatosian Analysis", in *Progress in International Relations Theory*, by Colin Elman and Miriam Fendius Elman, MIT Press.
13. Fravel, M. (2011). "China's Strategy in the South China Sea", *Contemporary Southeast Asia*, 33, 3, pp. 292-319.
14. Hwan Lee, S. (2015) "Global and Regional Orders in the 21st Century in Terms of Multi-Layered Power Transition Theory: The Cases of US-China and China-Japan Relations", *International Area Studies Review*, 18, 3.
15. Ikenberry J. (2014). "The illusion of Geopolitics: The Enduring Power of the Liberal Order", *Foreign Affairs*, 93, 3, pp. 80-90.
16. Jackson, V. (2014) "Power, Trust and Network Complexity, Three Logics and Hedging in Asian Security", *International Relations of the Asia-Pacific*, 14, 331-356.
17. Katzenstein, P. (2005). *A World of Regions: Asia and Europe in the American Imperium*, Ithaca, NY, Cornell University Press.
18. Kim W. (1991). "Alliance Transitions and Great Power War". *American Journal of Political Science*, 35, 4, pp. 833-850
19. Kim W. (1992) "Power Transitions and Great Power War From Westphalia to Waterloo", *World Politics*, 45, 1, pp. 153-172.
20. Kim W (1996). **Power parity, alliance, and war from 1648 to 1975**, In: Kugler J, Lemke D (eds) **Parity and War: Evaluations and Extensions of The War Ledger**, Ann Arbor, MI: University of Michigan Press, pp. 93-105.
21. Kugler, J. & Douglas Lemke. eds. (1996). **Parity and War: Evaluations and Extensions of the War Ledger**, Ann Arbor, MI: University of Michigan Press.
22. Lee, S.H. (2015). "Global and Regional Orders in the 22st Century in Terms of Multi-Layered Power Transition Theory: the Cases of US-China and China-Japan Relations", *International Area Studies Review*, 18, 3, pp. 266-279.
23. Lemke, D. (2002). **Regions of War and Peace**, New York: Cambridge University Press.
24. Lemke, D. & Suzanne Werner (1996). "Power Parity, Commitment to Change, and War." *International Studies Quarterly*, 40, pp. 235-260.
25. Levy, J.S. & Thompson, W.R. (2010). "Balancing on Land and at Sea", *International Security*, 35, 1, pp. 7-43.
26. Lim Y. (2015). "How (dis) Satisfied is China? A Power Transition Theory Perspective", *Journal of Contemporary China*, 24, 92, pp. 280-297
27. Mearsheimer, J. (2010). "The Gathering Storm: China's Challenge to US Power in Asia", *The Chinese Journal of International Politics* 3, 4, pp. 381-396

28. Mearsheimer. J. (2001). **The Tragedy of Great Power Politics**, New York: Norton.
29. Military Balance. (2014). Available at: <http://www.iiss.org>
30. Mrotzek, M. (2011). "Approaching the Tipping Point: Critical Transitions in Systems", 29th International Conference of the System Dynamics Society.
31. Organski, A. F. K (1958). **World Politics**, New York: Alfred A. Knopf.
32. Organski, A. F. K & Jacek Kugler (1980). **The War Ledger**, Chicago, IL: The University of Chicago Press.
33. SIPRI Military Database. www.sipri.org
34. Wagemann Jr, J. (2014). "Chinese Grand Strategy: How Anti-Access/Area Denial (A2/AD) Fits in Chinas Plan", Air Command and Staff College Maxwell Air Force Base United States.
35. Waltz, K (1979). **Theory of International Politics**, Waveland press.

ضمیمه: جدول سهم قدرت نسبی قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل از ۲۰۰۰-۲۰۱۶ در بررسی شکل ۱.

Country Name	2006	2007	2008	2009	2010	2011
Brazil	2.81	3.08	3.62	3.32	4.98	4.87
China	13.41	13.27	14.87	16.51	17.25	17.11
Germany	8.29	8.80	6.69	7.26	8.06	5.79
India	7.88	7.92	8.52	8.70	8.43	8.53
Japan	3.44	4.61	3.83	3.87	3.48	3.38
Russian Federation	10.45	10.64	13.21	10.33	11.48	13.30
United Kingdom	8.26	7.77	6.58	6.89	5.69	4.72
United States	40.95	38.08	40.30	38.02	39.43	38.35

Country Name	2000	2001	2002	2003	2004	2005
Brazil	2.62	2.69	3.19	2.25	3.02	2.32
China	11.17	12.92	14.11	14.58	13.77	13.40
Germany	11.34	6.39	8.33	8.52	4.83	8.24
India	7.23	7.40	6.65	7.42	7.58	7.63
Japan	5.76	5.26	5.16	4.87	4.71	4.10
Russian Federation	9.93	11.73	13.11	11.72	12.74	10.95
United Kingdom	9.10	7.48	6.71	5.91	8.41	11.52
United States	45.76	42.13	39.29	39.07	42.91	39.92

Country Name	2012	2013	2014	2015	2016	Average from 2000-2016
Brazil	4.37	3.99	4.58	3.69	3.62	3.47
China	18.12	19.83	19.59	20.24	20.62	15.93
Germany	4.33	4.04	5.04	5.40	5.92	6.90
India	8.26	8.42	8.78	8.83	8.98	8.07
Japan	3.41	2.89	2.91	2.50	2.97	3.95
Russian Federation	13.55	14.02	10.15	9.73	10.64	11.63
United Kingdom	4.86	5.75	5.72	4.60	8.86	6.99
United States	37.71	35.98	38.20	40.04	39.92	39.77